

استصحاب نزد صاحب مدارک؛ از پذیرش تا انکار

حسین مهدوی‌نیا^۱، محمد محسنی دهکلانی^{۲*}، علی اکبر ایزدی‌فرد^۳

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

۲. دانشیار دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

۳. استاد دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۱۰)

چکیده

این مقاله به تحلیل و بررسی اندیشه اصولی صاحب مدارک (ره) در باب حجیت استصحاب یا عدم آن می‌پردازد. اگرچه از صاحب مدارک (ره) هیچ اثر اصولی در دست نیست تا بر اساس آن بتوان در ارتباط با دیدگاه وی در این مسئله اظهارنظر کرد، لکن بسیاری از فقها و اصولیون بعد از وی، مستند به برخی از عبارات ایشان در کتاب مدارک الاحکام، وی را از زمره منکران حجیت استصحاب تلقی کرده و قول به عدم حجیت مطلق استصحاب را به ایشان نسبت داده‌اند. نویسنده با تتبع و بازخوانی کتاب مدارک الاحکام به عبارتی دست یافته است که صراحتاً نشان می‌دهد صاحب اثر در مواضع متعدد، برای اثبات مختار خود به دلیل استصحاب تمسک جسته و از این دلیل برای اثبات حکم شرعی بهره برده است. ضمن آنکه عباراتی از ایشان که شائبه انکار حجیت استصحاب از آن تلقی شده است، همگی شایان توجه بوده‌اند و محمول بر معانی دیگر هستند.

واژه‌های کلیدی

استصحاب، حجیت، سید محمد موسوی عاملی، صاحب مدارک، مدارک الاحکام.

مقدمه

استصحاب در لغت به معنای به همراه داشتن (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۱۹؛ فیومی، بی‌تا: ۳۳۳) و در اصطلاح عبارت از حکم به استمرار آنچه بوده که پیش‌تر وجود داشته است (انصاری، ۱۴۲۲: ۹). به عبارت دیگر مفاد استصحاب آن است که نباید از متیقن سابق به سبب عروض شک لاحق رفع ید کرد.

این مسئله که می‌توان از آن به عنوان یک مسئله پرچالش در میان علمای اصول یاد کرد، از همان ابتدای مطرح شدن، در فضای اجتهاد بسیار بحث‌برانگیز بوده است. اصل حجیت استصحاب و گستره نفوذ آن که در یک روند مستمر تاریخی نضج پیدا کرده، انشقاق بزرگی در میان اصولیین ایجاد کرده است تا جایی که از میان متقدمین، برخی از اعلام همچون سید مرتضی به کلی منکر حجیت آن هستند (علم‌الهدی، ۱۳۷۶: ۳۵۴) و برخی همچون شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳: ۴۵) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۲: ۳۴۹) قائل به حجیت آن هستند.

این مسئله هنوز هم دستخوش اختلاف نظرهایی، حداقل در باب گستره نفوذ آن است. شیخ انصاری که از او به عنوان پیشوای دوره اصل‌انگاری استصحاب یاد می‌شود، آن را در محدوده شک در رافع پذیرفته (انصاری، ۱۴۲۲: ۵۱) اما بسیاری از شاگردان و متأخرین از ایشان، همچون مرحوم آخوند خراسانی (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۳۸۷) و مرحوم مظفر (مظفر، ۱۴۳۰: ۳۱۴) آن را به طور مطلق معتبر دانسته‌اند.

در این میان یکی از مباحث مطروحه در باب استصحاب، مربوط به ادله حجیت آن است. این مسئله منشأ اختلافاتی میان اصولیون شده که گاهی شکل مجادله و تعریض نیز به خود گرفته است (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۲) نوع نگاه و تلقی از این ادله، گاهی آنچنان سبب اختلاف شده که مخالفت با برخی از ادله، سر از مخالفت با اصل استصحاب درآورده است.

مقاله حاضر نیز از این رهگذر به این مطلب نگریسته و در باب نظریات یکی از فقهای بزرگ سده دهم هجری، مرحوم محقق عاملی (ره)، مشهور به صاحب مدارک، در این زمینه می‌پردازد. توضیح آنکه در این مقاله تلاش بر آن است که متن کتاب فقهی صاحب مدارک (ره) که از وی به عنوان یکی از منکران سرسخت استصحاب یاد می‌شود، بررسی شود و با

توجه به این کتاب فقهی و استدلالی اثبات کنیم که انتساب این عقیده (انکار حجیت استصحاب) به ایشان نادرست است. به سخن دیگر نگارندگان قصد اثبات این معنا را دارند که عبارات ایشان، در صدد انکار حجیت مطلق استصحاب نیست. مخالفت صاحب مدارک (ره) با تقریراتی که سایر اصولیون در باب اثبات حجیت استصحاب بیان کرده‌اند، نیز به معنای مخالفت با اصل استصحاب نیست؛ مانند آنجا که اگر کسی با برهان نظم، علیت و ... در باب اثبات وجود باری تعالی مخالفت کند، این مخالفت به معنای انکار ذات مقدس ربوبی نیست. شایان ذکر است که از مرحوم صاحب مدارک (ره) هیچ کتاب اصولی در دست نیست و تمام مباحث مطرح در این مقاله، با توجه به کتاب «مدارک الاحکام» که خود شرحی بر کتاب «شرایع الاسلام» است و استدلال‌های مطرح شده در آن بیان می‌شود. به عبارت دیگر انکار استصحاب توسط ایشان با توجه به سخنان وی در این کتاب به او نسبت داده شده است و در این مقاله با استفاده از همین کتاب، اثبات خواهد شد که این ادعا، ناصواب است. شایان ذکر خواهد بود که در این مقاله، بدون آنکه بخواهیم از منظر دانش اصول، درستی یا نادرستی اقوال مطرح در این مسئله را به داوری بنشینیم، صرفاً صحت انتساب نظریه انکار استصحاب توسط محقق عاملی (ره) را بررسی می‌کنیم.

گزارش باورمندان به عدم اعتبار استصحاب توسط صاحب مدارک

پس از صاحب مدارک (ره)، هر جا سخن از نظریه وی در باب استصحاب به میان آمده است، ایشان را از منکران قطعی استصحاب به حساب آورده‌اند. نگارندگان با وجود تتبع بسیار در این زمینه، با موردی برخورد نکرده‌اند که یکی از فقها یا اصولیون بزرگ متأخر از ایشان، انتساب انکار حجیت استصحاب به صاحب مدارک (ره) را نفی کرده باشد.

شیخ انصاری (ره) در فرائد الاصول، صاحب مدارک را از منکران حجیت استصحاب می‌داند. ایشان در این زمینه می‌گوید: «یکی از کسانی که حتی در عدمیات (علاوه بر امور وجودی) منکر حجیت استصحاب است، صاحب مدارک است؛ زیرا ایشان حجیت استصحاب عدم تذکیه برای حکم به نجاست پوست حیوان مشکوک التذکیه که مورد پذیرش اکثر فقها واقع شده است را انکار می‌کند» (شیخ انصاری، ۱۴۲۲: ۳۰). در شروحي که بر فرائد

شیخ انصاری (ره) نیز نوشته شده، همین مطلب پذیرفته شده و شارحان در این زمینه به توضیح و تبیین نظریه صاحب مدارک در رد حجیت استصحاب پرداخته‌اند (تنکابنی، ۱۳۸۵: ۶۱۰؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۱: ۱۳۹؛ مروجی، ۱۴۱۰: ۱۶۱).

همچنین شیخ انصاری در «مطرح الأنظار» می‌گوید: صاحب مدارک استصحاب عدم تذکیر را قبول ندارد؛ چون مطلق استصحاب را حجت نمی‌داند (شیخ انصاری، ۱۳۸۳: ۲۳۰). در اوثق الوسائل و بحرال فوائد نیز آمده است که صاحب مدارک به کلی منکر حجیت استصحاب است (تبریزی، ۱۳۶۹: ۴۹۱؛ آشتیانی، ۱۳۸۸: ۷۵).

حتی در حاشیه‌هایی که بر کتاب مدارک زده شده است، همین دیدگاه نسبت به او وجود دارد. یعنی با وجود استناد صاحب مدارک به استصحاب در این کتاب، شارحان باز هم او را از منکران به حساب آورده‌اند. مرحوم بهبهانی در حاشیه خود بر کتاب مدارک، در یک فرع فقهی می‌گوید: این مسئله با استناد به اصل استصحاب اثبات می‌شود، اگرچه صاحب مدارک استصحاب را حجت نمی‌داند (بهبهانی، ۱۴۱۹، ج ۱: ۴۶).

تقریر صاحب مدارک از استصحاب

به نظر می‌رسد که قول به انکار حجیت استصحاب از جانب صاحب مدارک (ره) مطلبی نیست که بی جهت به وی نسبت داده شده باشد، بلکه این مطلب با یک نگاه ابتدایی به آنچه در کتاب مدارک الاحکام آمده است، توجیه پذیر خواهد بود. این مطلب تا آنجاست که صراحت برخی از عبارات ایشان در بدو امر، جای هیچ شک و شبهه‌ای را در این رابطه باقی نمی‌گذارد. شاید اگر در همین کتاب و در جای جای استدلال‌های فقهی آن، به‌طور صریح یا ضمنی این موضوع پذیرفته نشده بود، چاره‌ای جز این نبود که وی را از منکران جدی استصحاب به حساب آوریم. در اینجا برای ورود به موضوع بحث، ابتدا به فقراتی از کتاب اشاره می‌کنیم که دال بر انکار مطلق استصحاب بوده و همین مطلب سبب انتساب انکار حجیت استصحاب به ایشان شده است.

۱. در ابتدای این کتاب، ذیل موضوع انواع آب‌ها، بحثی راجع به نجاست آب کر با تغییر اوصاف ثلاثه آن پیش می‌آید. در این بحث صحبت از آن می‌شود که اگر اوصاف ثلاثه آب

کر به خودی خود و به مرور زمان از بین برود، آیا صرف تغییر در اوصاف ثلاثه آن آب نجس، سبب طهارت آن می شود یا خیر؟

مشهور قائل به عدم طهارت آب در این فرض هستند و مستند آنها نیز استصحاب نجاست قبلی است؛ یعنی آب کر قبل از تغییر اوصاف ثلاثه، نجس بوده و حالا با این تغییر، شک می کنیم که آیا پاک شده است یا خیر؟ طبیعی خواهد بود که در اینجا ارکان استصحاب تمام است و می توان حکم نجاست قبلی را استصحاب کرد.

اما صاحب مدارک (ره) پس از ذکر نظر مشهور، در مقام رد این استدلال می فرماید: این مسئله جای بحث است. زیرا هر چیزی که ثابت شود، جایز است که باقی بماند یا باقی نماند؛ بنابراین برای دوام آن به دلیلی غیر از دلیل ثبوت آن نیاز است. سپس در ادامه همین جملات می گوید: «و الحق أن الاستصحاب ليس بحجة» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۴۶) حقیقت آن است که استصحاب حجت نیست. وی در این فقره به صراحت حجیت استصحاب را رد می کند.

البته در ادامه متذکر می شود که برای ثبوت و دوام برخی از احکام، دلیل عقلی یا شرعی وجود دارد که این مطلب به استصحاب ربطی ندارد و از موضوع بحث خارج است. به عنوان مثال وقتی سبب ملکیت یک شیء برای کسی ایجاد شود، این ملکیت تا زمانی که انتقال ملکیت به شخص دیگر ثابت نشود، باقی خواهد ماند (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۴۶).

در اینجا باید بگوییم که نظر محقق عاملی (ره) در این رابطه، همان نظریه محقق حلی (ره) بوده که در معارج بیان شده است. صاحب معارج در باب استصحاب می گوید: هنگامی که حکمی در زمانی ثابت شود و دلیل بر منتفی شدن آن حکم نباشد، آیا به بقای آن حکم، حکم می کنیم یا برای حکم کردن در زمان لاحق به دلیل جدیدی نیازمندیم؟ (محقق حلی، ۱۴۲۳: ۲۹۰).

وی سپس شروع به بیان نظریات مختلف در این زمینه می کند و در نهایت می گوید: «آنچه مختار من است، آن است که به دلیل آن حکم نگاه کنیم. اگر دلیل آن حکم به طور مطلق مقتضی (ادامه یافتن) بود، واجب است که به استمرار آن حکم کنیم؛ مانند عقد نکاح که

مقتضی حلیت آمیزش به طور مطلق است؛ بنابراین اگر در باب الفاظی که در تحقق طلاق شرط است، اختلاف شود و کسی بگوید که طلاق با این الفاظ واقع نمی‌شود، می‌تواند بگوید که حلیت آمیزش قبل از بیان این الفاظ ثابت بود و حالا (که شک می‌کنیم) هم ثابت است و این کلام سخن صحیحی است. چون عقد که مقتضی حلیت آمیزش است، مطلق است و ما نمی‌دانیم که آیا الفاظ مذکور رافع این اقتضا است یا خیر؛ بنابراین به مقتضی عمل کرده و حکم به بقای عقد نکاح می‌کنیم» (محقق حلی، ۱۴۲۳: ۲۹۰).

این سخن صاحب معارج، دقیقاً مطابق همان سخنان صاحب مدارک در فقرات قبلی است؛ اگرچه الفاظ آنها کمی تفاوت دارد. صاحب مدارک این گونه می‌گوید که برای دوام و بقای برخی از احکام، دلیل شرعی یا عقلی وجود دارد، اما صاحب معارج همین مطلب را با بیان دیگری مطرح می‌کند و می‌گوید: دلیل برخی از احکام مقتضی ادامه یافتن آن است و تا زمانی که مانعی عارض نشود، به بقا و دوام آن حکم می‌کنیم (محقق حلی، ۱۴۲۳: ۲۹۰). صاحب مدارک مثال عقد بیع را برای ملکیت به میان می‌آورد و می‌گوید که تا سبب دیگری برای انتقال ملک ایجاد نشود، ملکیت باقی می‌ماند (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۴۶)؛ اما صاحب معارج همین مطلب را در باب عقد نکاح مطرح می‌کند (محقق حلی، ۱۴۲۳: ۲۹۰). بنابراین نظر این دو فقیه در باب استصحاب یکی است که در ادامه، از این مطلب برای اثبات مقصود این سطور بهره خواهیم برد.

۲. صاحب مدارک در جای دیگری از کتاب، در باب استفاده از پوست حیوانی که تذکیه آن معلوم نیست، به رد استصحاب می‌پردازد. وی پس از ذکر اقوال علما در این زمینه می‌گوید: «این را بدان که مقتضای عبارت (علما) آن است که استفاده از پوست چنین حیوانی، متوقف بر اثبات تذکیه آن به یکی از دلایل معتبر است و مقتضای این مطلب آن است که استفاده از پوست حیوانی که تذکیه آن ثابت نشده باشد، ممنوع است. حال چه به موت طبیعی آن حیوان (حتف آنفه) آگاهی داشته باشیم چه نسبت به این مطلب جاهل باشیم... اما اشکال کار این است که مرجع اصل در اینجا به استصحاب حکم حالت سابقه برمی‌گردد، در حالی که ما بارها به (ضعف) آن اشاره نمودیم و گفتیم که حق آن است که استمرار یک حکم نیز متوقف بر

دلیل است؛ کما اینکه (اثبات حکم) در ابتدا متوقف بر دلیل است. زیرا آنچه ثابت می‌شود جایز است که ادامه داشته باشد و یا ادامه نداشته باشد؛ بنابراین برای دوام آن به دلیلی غیر از دلیل ثبوت نیاز است. تازه اگر هم استصحاب حجت باشد، باعث ایجاد ظن می‌شود، در حالی که برای حکم به نجاست، ما به قطع و یا ظنی که به لحاظ شرعی معتبر است، مثل شهادت عدلین، نیازمندیم» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۸۷).

۳. مورد دیگر به جایی مربوط است که وی در بحث مربوط به دمء ثلاثه (در باب استحاضه) می‌گوید: مرحوم شیخ در مبسوط قائل است که اگر زنی در حال استحاضه وضو بگیرد و سپس قبل از ورود به نماز پاک شود، باید دوباره وضو بگیرد؛ اما اگر پس از ورود به نماز پاک شود، نماز او صحیح است. صاحب مدارک بعد از اشاره به نظر شیخ در این زمینه می‌گوید: «برای صحت نماز این زن، تمسک به استصحاب ضعیف است؛ کما اینکه قبلاً بارها به آن اشاره شده است» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۴۱). در اینجا نیز وی استناد به استصحاب را ضعیف می‌داند و تعبیر «کما سبق تقریره مراراً»، نشان می‌دهد که وی با استناد به استصحاب در این فرع فقهی مشکل ندارد، بلکه اصولاً تمسک به استصحاب را ضعیف می‌داند.

صاحب مدارک در فقرات دیگری از کتاب نیز، عدم اعتبار استصحاب را به‌عنوان امر مفروض تلقی کرده است و فتاوی‌های سایر علما در آن زمینه را بر مبنای حجیت استصحاب می‌داند و به همین دلیل آنها را رد می‌کند. به‌عنوان مثال ایشان در بحث مربوط به طهارت و نجاست کافر (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۲۹۸) یا بحث لباس نمازگزار (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۳: ۱۵۸) دوباره به مخالفت با استصحاب می‌پردازد. با این حال به‌نظر می‌رسد که برای اثبات انکار استصحاب توسط وی، ذکر همین سه فقره از کتاب که در آن به صراحت استصحاب رد شده است، کافی باشد. مخصوصاً با توجه به اینکه ایشان در سایر موارد به ذکر عدم حجیت استصحاب اکتفا می‌کند، ولی در رد آن مطرح نمی‌کند.

شواهد پذیرش استصحاب توسط صاحب مدارک

شاید با وجود این همه تصریح در رد حجیت استصحاب در این کتاب، ادعای پذیرش حجیت آن از جانب صاحب مدارک (ره) دور از ذهن به‌نظر برسد؛ با این حال شواهدی از کتاب، به‌طور کامل مؤید این استظهار است.

تمسک به استصحاب برای اثبات حکم شرعی

اولین شاهد برای این مطلب، اتفاقاً همان پذیرش استصحاب توسط ایشان در فقرات بسیاری از کتاب است. این مطلب اول‌الکلام و مصادره به مطلوب نیست؛ بلکه اتفاقاً باید از علمای متأخر از وی پرسید که چرا از کنار پذیرش استصحاب توسط محقق عاملی (ره) در این کتاب به راحتی گذشته‌اند و آن را نادیده گرفته‌اند. اگر وی در جایی از کتاب استصحاب را رد کرده، در جای دیگری آن را پذیرفته است که باید علت آن انکار و این اثبات را کشف کرد؛ نه اینکه آن را مسکوت گذاشت و از کنار آن به راحتی گذشت. حتی گاهی برخی از شارحان کتاب به این مطلب رسیده‌اند و به جای اینکه آن را تحلیل کنند، آن را نوعی تناقض‌گویی و نقد آشکاری بر صاحب مدارک تلقی کرده‌اند. مرحوم بهبهانی (ره) در شرح خود بر مدارک در یکی از فروع فقهی می‌گوید: «أن هذا الأصل مرجعها إلى الاستصحاب، و الشارح رحمه الله لا يقول بحجيتها، و إن كان دائماً يتمسك بأصالة العدم آلتى لا نجد لها أصلاً و لا معنى سوى استمرار العدم السابق»؛ مرجع این اصل به استصحاب بازمی‌گردد، در حالی که صاحب مدارک حجیت استصحاب را قبول ندارد، با این حال دائماً به اصالة العدم تمسک می‌کند که همان استصحاب عدم است و معنایی جز استمرار عدم سابق ندارد (بهبهانی، ۱۴۱۹، ج ۳: ۶). بنابراین بهبهانی نیز معتقد است که صاحب مدارک در این کتاب بارها از استصحاب بهره برده است، اما با این حال او را منکر استصحاب می‌داند، و لذا او را نقد می‌کند. در حالی که مطلب این‌گونه نیست.

این مطلب که صاحب مدارک (ره) در موارد بسیاری، از استصحاب برای اثبات حکم شرعی استفاده کرده است، جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای نیست؛ کما اینکه در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

ما در اینجا ابتدا به مواردی اشاره می‌کنیم که وی برای اثبات حکم شرعی از استصحاب استفاده کرده است.

مورد اول به جایی مربوط است که به نجاست لباسی علم داشته باشیم، اما محل نجاست را ندانیم. در این فرض بر اساس روایات باید تمام قسمت‌های آن لباس را تطهیر کنیم. اما آیا

این مطلب به معنای آن است که تمام بخش‌های آن لباس نجس است؟ و اگر قسمتی از این لباس به جسمی برخورد کرد، آیا آن جسم هم نجس می‌شود؟

صاحب مدارک پس از طرح این پرسش در جواب می‌گوید: «فلو لاقی بعض المحل المشتبه جسم طاهر برطوبه فالأظهر بقاؤه على الطهارة، استصحاباً لحکمه قبل الملاقاة إلى أن يحصل اليقين»؛ اگر بخشی از آن لباس مشتبه با جسم طاهر مرطوبی برخورد کند، ظاهر آن است که آن جسم طاهر، بر طهارت خود باقی می‌ماند؛ زیرا حکم قبلی آن (که طهارت است) استصحاب می‌شود تا جایی که یقین (به نجاست) حاصل شود (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۳۵). وی در اینجا به صراحت استصحاب را پذیرفته و حتی از لفظ استصحاب هم استفاده کرده است.

البته شاید در اینجا گفته شود که تنها با این مورد نمی‌توان ادعا کرد که صاحب مدارک استصحاب را قبول دارد؛ زیرا این مورد به بحث طهارت مربوط است و در این زمینه روایاتی وجود دارد؛ لذا صاحب مدارک نیز بر اساس آن روایات، استصحاب را فقط در بحث طهارت می‌پذیرد و با تعمیم آن به سایر ابواب فقهی مخالف است.

در جواب باید گفت که پذیرش استصحاب توسط وی، فقط در اینجا نیست، بلکه او در ابواب دیگر هم استصحاب را پذیرفته است. برای مثال او در باب صلاة عاری می‌گوید: اگر شخص عریان در اثنای نماز ساتری پیدا کند و ستر عورت بدون اینکه منافاتی با نماز داشته باشد، برای او ممکن باشد، ستر واجب است؛ اما اگر مستلزم فعل منافی با نماز، مانند فعل کثیر یا پشت کردن به قبله باشد، اگر وقت وسیع باشد، نماز باطل است، وگرنه نماز را ادامه دهد. البته احتمال دارد که ادامه و استمرار نماز مطلقاً (چه وقت وسیع باشد و چه نباشد) واجب باشد؛ زیرا مقتضای اصل چنین است» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۳: ۱۹۷). در اینجا مراد از اصل چیزی جز استصحاب نیست؛ چرا که نماز عاری قبل از اتیان ساتر واجب بود، حال در فرض شک در اینکه آیا ادامه آن با پیدا شدن ساتر واجب است یا خیر؟ بنا بر اصل استصحاب، به یقین سابق عمل می‌کنیم و نماز را ادامه می‌دهیم.

وی در جای دیگری در باب بحث عبد مکاتب می‌گوید: اگر عبدی ادعا کند که عبد

مکاتب است، اما بینه‌ای نداشته باشد و مولای او نیز ادعای او را تکذیب کند، ادعای او پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا اصل بر بقای رقیب است (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۵: ۲۲۱). واضح است که در اینجا نیز مراد از اصل، اصل استصحاب است.

نمونه دیگر نیز به بحث حج مربوط است. در این باب بین علما اختلاف هست که آیا حاجی برای خروج از احرام، لازم است که به نیت خروج از احرام قربانی کند یا صرف تحقق قربانی کافی است و به این نیت نیازی ندارد؟ مشهور قائل به لزوم این نیت برای خروج از احرام هستند.

محقق عاملی (ره) پس از ذکر اقوال مختلف در این زمینه می‌گوید: این مسئله محل اشکال است؛ اگرچه نظر مشهور رجحان دارد زیرا حکم احرام تا زمانی که انسان به واسطه یک محلل، علم به خروج از آن پیدا نکند، استصحاب می‌شود (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۸: ۲۸۹).

البته پذیرش استصحاب توسط ایشان به موارد مذکور محدود نیست. ایشان در بحث عدم بطلان صوم به واسطه استعمال حقنه (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۶: ۶۴) یا حکم به عدم زوجیت در صورت انکار یکی از طرفین (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۷: ۳۱۵) و همچنین بحث عدم بطلان حج در صورت جماع در حالت احرام (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۸: ۴۰۸) به استصحاب استناد کرده‌اند. حال باید دید که دلیل انکار صریح استصحاب و سپس استفاده از آن در اثبات حکم شرعی چیست. به دیگر سخن باید از وی پرسید که اگر استصحاب حجت نیست، پس چرا از آن برای اثبات حکم شرعی در این کتاب استفاده شده و اگر حجت است، پس معنای آن همه انکار چیست؟

در اینجا به نظر می‌رسد که برای حل این معضل، بهترین راه آن باشد که بگوییم محقق عاملی (ره) نیز استصحاب را قبول دارد، اما همان‌طور که متأخران هم بیان کرده‌اند، استصحاب آن نیست که هر چیزی ثابت شود، قطعاً باقی می‌ماند؛ بلکه استصحاب تعبداً در فروضی که حالت سابقه وجود دارد و دلیل اجتهادی در کار نیست، شاید مجتهد را از تحیر نجات دهد. به هر حال صاحب مدارک (ره) در جایی استصحاب را پذیرفته و در جایی آن را رد کرده است. برای حل این معضل چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوییم او با تلقی رایج آن

زمان، با استصحاب مخالف بوده است، اما استصحابی را که متأخران آن را به‌عنوان اصل عملی پذیرفته‌اند، قبول دارد. به عبارت دیگر با کنار هم قرار دادن جملات ایشان در اثبات و انکار استصحاب، می‌توان دریافت که محقق عاملی (ره) با اصل‌انگاری استصحاب مخالف نیست. او با اماره بودن استصحاب مخالف بوده و چون در آن برهه، تلقی رایج از استصحاب ناظر بر اماره بودن آن بوده، مخالفت او به معنای مخالفت با مطلق استصحاب تلقی شده است. مؤید این مطلب سخن ایشان در باب استفاده از پوست حیوانی است که تذکیه آن معلوم نیست. ایشان در آنجا می‌گویند: «اگر هم استصحاب حجت باشد، باعث ایجاد ظن می‌شود؛ در حالی که برای حکم به نجاست، ما به قطع و یا ظنی که به لحاظ شرعی معتبر است، مثل شهادت عدلین، نیازمندیم» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۸۷). محقق عاملی (ره) در اینجا ابتدا استصحاب را به‌عنوان یک دلیل ظنی و اجتهادی مثل خبر واحد و امثال آن تلقی و سپس با آن مخالفت می‌کند. در حالی که بر اساس نظریه مشهور استصحاب یک دلیل اجتهادی نیست؛ بلکه اصل عملی است. به عبارت دیگر صاحب مدارک با قرار گرفتن استصحاب در عرض سایر دلایل ظنی مخالفت می‌کند، وگرنه در موارد بسیاری با استمرار حالت سابقه موافق است.

پذیرش اعتبار اخبار استصحاب و بهره‌گیری از آنها

آنچه این نظریه را بیش از پیش تقویت می‌کند، پذیرش روایات وارده در بحث استصحاب توسط صاحب مدارک (ره) است. اگر این مطلب اثبات شود، دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند که ایشان را باید از زمره منکران حجیت استصحاب خارج کرد؛ زیرا بنا بر نظر کسانی که استصحاب را به‌عنوان اصل عملی پذیرفته‌اند، بهترین دلیل در اثبات حجیت استصحاب، اخبار است؛ کما اینکه آخوند خراسانی (ره) در اثبات حجیت استصحاب، وقتی به روایات می‌رسد، با تعبیر «و هو العمده فی الباب»، اصلی‌ترین دلیل اثبات حجیت استصحاب را اخبار وارده در این باب می‌داند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۳۸۸).

صاحب مدارک (ره) نیز روایاتی را که در اصطلاح به روایات لاتنقض مشهور شده‌اند، کاملاً می‌پذیرد و آنها را حجت می‌داند. به‌عنوان نمونه ایشان در باب شک در طهارت پس از

اینکه انسان یقین به حدث دارد، می‌گوید: در اینجا طهارت واجب است و دلیل آن علاوه بر اجماع و عموماً وارد در این باب، روایت صحیح زراره از امام باقر (ع) است که حضرت می‌فرماید: «لیس ینبغی لکان تنقض الیقین بالشک ابداً» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۲۵۴). او در اینجا روایت را پذیرفته است و از حیث سند نیز آن را صحیح می‌داند. پذیرش روایات مربوط به بحث استصحاب، اهمیت فراوانی برای اثبات این معنا دارد که از نظر صاحب مدارک (ره) استصحاب حجت است، حتی اگر وی به این مطلب اشاره نکرده باشد؛ زیرا مشکل عمده در باب روایات یا به عدم پذیرش سند این روایات مربوط است؛ کما اینکه برخی مضمهره بودن روایت را دلیل ضعف می‌دانند یا حتی برخی زراره را ثقه نمی‌دانند (موسوی گرگانی، ۱۳۷۶: ۲۹۰) یا مشکل دیگر، به آن مربوط است که در فرض پذیرش سند، روایت را تنها به باب طهارت و نظایر آن مربوط می‌دانند (شیخ انصاری، ۱۴۲۲: ۵۷).

به هر حال هر دو اشکال در مورد محقق عاملی (ره) منتفی است؛ زیرا اولاً او به صراحت روایت را از جهت سند صحیح می‌داند و ثانیاً با اذعان به کبرای کلی اخبار استصحاب و اینکه به واسطه شک نمی‌توان از یقین رفع ید کرد، عمومیت آن را برای تمام ابواب فقهی می‌پذیرد (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۳۰۱).

همچنین ایشان در جای دیگری ذیل یک فرع فقهی می‌نویسد: «استبراء برای بانوان مستحب نیست و اگر آنها رطوبت مشتبهی دیدند، نیازی به وضو و غسل ندارند؛ زیرا به واسطه شک از یقین رفع ید نمی‌شود (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۳۰۱). در اینجا ایشان عین تعبیر متخذ از روایات را تضمین کرده و از تعبیر «لانه یقین لایرتفع بالشک» استفاده کرده است. آیا این نص چیزی جز پذیرش استصحاب است؟ آیا لسان اخبار استصحاب بر چیزی غیر از معنای مرتکز از کلام محقق عاملی (ره) دلالت دارند؟ اگر چه صاحب مدارک برای بیان مقصود از لفظ استصحاب استفاده نکرده، ولی از همان معنا برای اثبات حکم شرعی بهره گرفته است.

نکته‌ای که نویسنده بدان متفطن شده و ظاهر این برداشت مسبوق به کلام دیگران نیست، آن است که در آن زمان روایات، مستند حجیت استصحاب نبودند و اثبات حجیت

استصحاب به همان استدلال‌هایی منوط بود که نه صاحب مدارک، بلکه تقریباً هیچ‌یک از متأخران آن استدلال‌ها را در حجیت استصحاب تام نمی‌دانند؛ وگرنه ایشان همان روایاتی که متأخران در اثبات استصحاب آورده‌اند را پذیرفته و حتی از مفاد آن برای استصحاب حکم شرعی استفاده کرده است.

بنابراین می‌توان گفت ایشان در صدد رد استصحابی بودند که در عرض روایات قرار گرفته و به‌عنوان یک دلیل اجتهادی تلقی می‌شود و سبب ظن به حکم شرعی می‌شود. این مطلب را استناد ایشان به استصحاب در موارد بسیار تأیید می‌کند. برای فهم این مطلب توجه به دیدگاه رایج نسبت به استصحاب در آن زمان، بیشتر به ما کمک می‌کند.

مشهورترین اصولی هم‌عصر صاحب مدارک، صاحب معالم (متوفی ۱۰۱۱ ق) است. ایشان دایی و هم‌درس صاحب مدارک بود و این دو در جلسات درس یکدیگر شرکت می‌کردند (حر عاملی، بی‌تا: ۱۶۷). نکته‌شایان توجه اینکه او نیز در معالم، حجیت استصحاب را انکار کرده و مخلص کلام او همان است که صاحب مدارک می‌گوید (ابن شهید الثانی، بی‌تا: ۲۳۵). وی ابتدا در این زمینه چهار دلیل از زبان قائلان به حجیت استصحاب ذکر می‌کند که سومین دلیل این است: «فقها در موارد بسیاری از استصحاب برای اثبات حکم شرعی استفاده کرده‌اند و به هر دلیلی که در این موارد استصحاب حجت دانسته شده است، در سایر موارد نیز می‌توان از آن استفاده کرد. به‌عنوان مثال درباره کسی که یقین به طهارت دارد و در حدث شک می‌کند یا بالعکس (می‌گویند که) باید به یقین (سابق) خود عمل کند. یا کسی که به طهارت لباسی یقین دارد تا زمانی که به خلاف آن علم پیدا نکند بنا را بر طهارت می‌گذارد. همچنین اگر کسی برای مدتی مفقود شود، حکم به بقای نکاح او شده و اموالش تقسیم نمی‌شود و این به‌خاطر استصحاب بقای حیات او است» (ابن شهید الثانی، بی‌تا: ۲۳۴). البته صاحب معالم با اینکه خود منکر حجیت استصحاب است و قاعداً باید در جواب این دلیل مثبتین، مطالبی را در رد کلام آنها بیان می‌کرد، از جواب دادن به این دلیل می‌گذرد که فعلاً مورد بحث ما نیست. آنچه در اینجا مد نظر قرار دارد آن است که اگر مثال‌های فوق دلیل اثبات حجیت استصحاب است، صاحب مدارک نیز در موارد مذکور

همان حکم را دارد (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۲۵۴) و لذا می‌توان گفت که ایشان هم در عمل استصحاب را پذیرفته است.

دیگر اصولی معاصر با صاحب مدارک، فاضل تونی (متوفی ۱۰۷۱ ق) است. او در کتاب اصولی «الوافیه فی اصول الفقه» در باب استصحاب می‌گوید: «نظر صحیح - با صرف نظر از روایات - عدم حجیت استصحاب است. زیرا علم به وجود سبب یا شرط و یا مانعی در یک زمان، مقتضی علم به وجود آن در زمان دیگر نیست؛ بلکه حتی موجب ظن به آن نیز نمی‌شود» سپس در ادامه می‌گوید: «البته با توجه به روایات اگر علم به وجود چیزی حاصل شود، باید به (بقای) آن حکم کرد تا اینکه یقین به زوال حاصل گردد» (فاضل تونی، ۱۴۱۵: ۲۰۳).

این تعبیر فاضل تونی کاملاً مؤید نظریه ماست و آن اینکه علمای آن زمان حجیت استصحاب را با قطع نظر از روایات انکار می‌کردند و البته کسانی مانند شیخ و آخوند نیز همین نظریه را دارند و با خدشه در سایر ادله، تنها روایات را دلیل عمده حجیت استصحاب می‌دانند. لذا اگر متأخرانی همچون شیخ و آخوند را طرفدار استصحاب می‌دانیم، به همان ملاک، امثال صاحب مدارک و فاضل تونی را نمی‌توان مخالف استصحاب بدانیم.

توجیه عبارات صاحب مدارک در رد حجیت استصحاب

نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند، آن است که انکار صریح استصحاب توسط محقق عاملی (ره) را باید چگونه توجیه کرد؟

ایشان در موارد بسیاری از کتاب، استصحاب را رد می‌کند. خلاصه استدلال وی در رد اعتبار استصحاب نیز در یک عبارت کوتاه چنین است: اگر وجود یک چیز ثابت شود، به واسطه استصحاب بقای آن نیز ثابت می‌شود و حال اینکه ممکن است آن چیز باقی بماند یا باقی نماند (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۴۶؛ ج ۲: ۳۸۷).

نگارندگان می‌گویند: اگر معنای استصحاب این باشد، بسیاری از مثبتین حجیت استصحاب را نیز باید در جرگه منکران به حساب آورد. مخصوصاً در میان متأخران بسیاری همچون مرحوم شیخ و آخوند با این مطلب مخالفت کرده‌اند و هیچ‌کس مخالفت آنها را دلیل بر انکار

استصحاب ندانسته است (شیخ انصاری، ۱۴۲۲: ۲۲، آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۳۸۷). سایر علما ابتدا حجیت استصحاب را پذیرفته‌اند و موضع خود را در این زمینه روشن کرده‌اند، سپس با شقوق ناپذیرفتنی و تعریف‌های غلط از آن مخالفت کرده‌اند، اما صاحب مدارک از همان ابتدا با معنای غلط و شقوق ناپذیرفتنی مخالفت کرده و چون ابتدا موضع خود را در قبال اصل استصحاب بیان نکرده، این تلقی ایجاد شده است که ایشان به‌طور کلی منکر استصحاب هستند. گاهی برای یک مطلب صحیح، استدلال‌های ناصوابی مطرح می‌شود و همین امر سبب مخالفت با آن مطلب خواهد شد، در حالی که اگر از همان ابتدا استدلالی منطقی برای آن مطلب صحیح بیان می‌شد، کسی با آن مخالفت نمی‌کرد. به نظر صاحب این سطور اگر کسانی همچون شیخ انصاری (ره) و آخوند خراسانی (ره) هم در عصر صاحب مدارک زندگی می‌کردند، به دلیل تلقی غلطی که از استصحاب وجود داشت، چه بسا آنها نیز با استصحاب مخالفت می‌کردند. استصحاب آن نیست که هر چیزی در زمان سابق ثابت شود، در زمان لاحق لزوماً باقی باشد و باید به صاحب مدارک حق داد که با این مطلب مخالفت کند.

با توجه به مطالب مذکور، می‌توان نتیجه گرفت که متأسفانه اختلاف آرای موجود در باب استصحاب، ناشی از تلقی متفاوت آنها از استصحاب بوده است و اصطلاحاً دعوی بین آنها، بیشتر شبیه به دعوی عنب و انگور بوده است تا اینکه یک اختلاف عمیق مبنایی باشد. به عبارت دیگر استصحابی را که از نگاه بسیاری از متقدمان حجیت نداشته است، بسیاری از متأخران هم قبول ندارند. در عین حال متأخران تلقی جدیدی از استصحاب ارائه کرده‌اند که اگر این تعریف را نزد متقدمان نیز می‌بردند، آنها نیز آن را قبول می‌کردند.

علامه طهرانی در این زمینه می‌گوید: استصحاب نزد علمای سلف بر چهار معنا اطلاق می‌شده است؛ اول اصالة البرائة است که به وسیله قاعده قبح عقاب بلا بیان ثابت می‌شود و از آن به استصحاب حال عقل تعبیر می‌شود؛ دوم عدم الدلیل دلیل العدم است که در موارد عموم البلوی کاربرد دارد؛ سوم اخذ حالت سابقه است که از آن به استصحاب حال شرع یاد می‌شود و چهارم نیز اعتماد به اقتضا، هنگام شک در رافع و دافع و قاطع است که از آن نیز به استصحاب حکم نص یا عموم و اطلاق یاد می‌شود.

او سپس می‌گوید: «در میان علمای متأخر استصحاب تنها به مورد سوم اطلاق می‌شده است و لذا وقتی لفظ استصحاب در لسان علمای سلف می‌آمده، متأخرین فکر می‌کردند که منظور آنها تنها مورد سوم بوده است و همین مطلب باعث تشویش و اضطراب شده است» (طهرانی، ۱۳۲۰: ۶۲). این مطلب نشان می‌دهد که در عصور مختلف، تلقی متفاوتی از استصحاب وجود داشته و نقض و ابرام‌های مختلفی که در این زمینه بیان شده، بر روی مطلب واحدی نبوده است. به عبارت دیگر چه بسا در بسیاری از موارد، مخالفان و موافقان استصحاب، یک چیز واحد را بیان می‌کردند؛ اما چون برداشت غلطی از عقیده طرف مقابل داشتند، این امر سبب اختلاف و تشتت آرا شده است.

مطلب دیگری که می‌توان آن را دلیلی بر عدم انکار حجیت استصحاب به حساب آورد، هم‌نظر بودن صاحب مدارک با صاحب معارج است که در ابتدای مقاله به آن اشاره شد. آنچه از کلام صاحب معارج در نهایت برداشت می‌شود، این است که وی حجیت استصحاب را در شک در رافع می‌پذیرد، اما در شک در مقتضی مخالف آن است. یعنی نظر او همان نظر شیخ انصاری است که اتفاقاً شیخ نیز، در رسائل به این مطلب اشاره می‌کند (شیخ انصاری، ۱۴۲۲: ۵۱).

اینکه صاحب مدارک می‌گوید دلایل برخی از احکام به خاطر یک علت عقلی یا شرعی قابلیت دوام و بقا دارد و در اینجا تا دلیلی بر انتفای حکم نباشد، به بقای آن حکم می‌کنیم، عبارت اخیری از همان کلام شیخ انصاری یا صاحب معارج است که می‌گویند: اگر علت حکم مقتضی استدامه باشد و در وجود رافع شک داشته باشیم، می‌توانیم آن را استصحاب کنیم. این مطلب ما را تا حد زیادی در ادعای خود یاری می‌کند. زیرا وقتی شیخ انصاری و محقق حلی را مثبت حجیت استصحاب می‌دانیم و از طرف دیگر می‌گوییم که حرف این دو بزرگوار، با حرف صاحب مدارک یکی است، دیگر دلیلی ندارد که صاحب مدارک را منکر استصحاب بدانیم. البته اگر انکار استصحاب در برخی از شقوق مانند شک در مقتضی را به معنای انکار استصحاب بدانیم، باید صاحب مدارک را جزو منکران به حساب آوریم و اگر این گونه باشد، بسیاری از متأخران همچون شیخ نیز، در جرگه منکران به حساب خواهند آمد که قاعدتاً هیچ‌کس موافق این معنا نیست.

این مطلب را می‌توان چنین هم طرح کرد که علمای سده دهم هجری با حجیت استصحاب به طور مطلق و به‌عنوان یک دلیل ظنی مخالف بوده‌اند، اما به اشتباه این مخالفت به معنای انکار اصل استصحاب تلقی شده است. شاهد این مطلب آن است که با وجود قبول استصحاب در شک در رافع توسط محقق حلی، صاحب معالم، او را منکر اصل استصحاب می‌داند. همین مطلب نشان می‌دهد که در آن عصر، پذیرش بعضی از شقوق استصحاب را به معنای پذیرش آن نمی‌دانستند و کسی را که استصحاب را در شک در رافع قبول داشت، جزو منکران استصحاب به حساب می‌آوردند (ابن شهید الثانی، بی‌تا: ۲۳۵) یعنی از نظر آنها شیخ انصاری نیز مخالف استصحاب به حساب می‌آید. بنابراین هیچ بعید نیست که خودشان نیز با چنین استصحابی موافق بوده باشند و با این حال چون استصحاب مد نظر آنها چیز دیگری بود، با استصحاب مخالفت کرده باشند.

البته در پایان ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که صاحب مدارک از جهات عدیده، مورد کم‌لطفی فقها و اصولیون پس از خود قرار گرفته و به اشتباه، نظریاتی به ایشان نسبت داده شده است که به نظر این انتسابات عاری از واقع هستند. برای مثال اهتمام ایشان به سختگیری در پذیرش روایات (که در جای‌جای کتاب مشهود است) سبب خواهد شد که برخی بگویند: صاحب مدارک (ره) به مجرد وجود ضعف در روایت، آن را کنار می‌گذارد و لذا مبنای ایشان در حجیت اخبار، مبتنی بر ثقه بودن روات بوده است و چیزی را جابر ضعف سند نمی‌داند (ضیاءالدین عراقی، ۱۴۲۰: ۴۹۶) در حالی که وی ضمن سختگیری در پذیرش روایت، به صراحت عمل اصحاب را جابر ضعف سند می‌داند. این کلام صاحب مدارک در ابتدای کتاب است که در باب روایتی می‌فرماید: «و هی و ان کان ضعیفه السند بجهاله اسی الفضل النحوی الراوی عن اسی جعفر الاحول لکنها مویده بعمل الاصحاب» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۳: ۸۲) یا در جای دیگری می‌فرماید: «و هذه الروایات و ان ضعف سندها الا ان عمل الطایفه علیها و لا معارض لها فیتعین العمل بها» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۳: ۹۳).

نتیجه‌گیری

این مقاله درصدد رد دیدگاه مشهوری است که به مرحوم صاحب مدارک (ره) در باب

حجیت استصحاب نسبت داده شده است. در این مقاله ابتدا جملاتی از ایشان بیان شد که این شائبه را تقویت می‌کنند و به این نتیجه رسیدیم که تلقی ایشان از استصحاب، با آنچه امروز به‌عنوان استصحاب بیان می‌شود، متفاوت است. از دیدگاه وی استصحاب یک دلیل ظنی بوده و تعریفش این است که هر چیزی در زمانی ثابت شود، اگر به از بین رفتن آن یقین نداشته باشیم، قطعاً باقی می‌ماند. به این معنا به‌طور صریح در کلام ایشان اشاره و همین امر سبب شده است که با استصحاب مخالفت کند؛ لذا در میان متأخران از او به‌عنوان یکی از مخالفان حجیت استصحاب یاد می‌شود. این تعریف از استصحاب که آن را به‌عنوان یک دلیل ظنی و در عرض سایر ادله مطرح کرده، مورد نظر اکثر قداما بوده که در متن این مقاله به آن اشاره شده است (مفید، ۱۴۱۳: ۴۵؛ طوسی، ۱۴۱۲: ۳۴۹). اما فقها و اصولیون دوران‌های میانی همچون صاحب مدارک، از این تعریف انتقاد کرده (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۴۶؛ ۲: ۳۸۷؛ ابن شهید الثانی، بی تا: ۲۳۵؛ فاضل تونی، ۱۴۱۵: ۲۰۳) و فقهای متأخر نیز در عمل این انتقاد را پذیرفته‌اند و استصحاب را اصلی عملی می‌دانند (شیخ انصاری، ۱۴۲۲: ۲۲، آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۳۸۷). به‌عبارت دیگر سنگ بنای اصل‌انگاری استصحاب توسط فقهای همچون صاحب مدارک گذاشته شده که با تعریف متقدمان مخالفت کرده، اما به اشتباه، مخالفت آنها با تعریف استصحاب توسط قداما، به‌عنوان مخالفت با اصل استصحاب به‌حساب آمده است. مؤید این نظریه آن است که صاحب مدارک در فقرات بسیاری از کتاب، از استصحاب برای اثبات حکم شرعی استفاده کرده است. این مشی عملی که به‌ظاهر برخلاف دیدگاه ایشان در باب استصحاب بود، چاره‌ای جز این نمی‌گذارد که یا او را متهم به تناقض‌گویی یا عوض شدن مبنای اصولی کنیم یا اینکه به نحوی این مشکل را حل و تفاوت کلام ایشان را توجیه کنیم.

فرض اول بعید به‌نظر می‌رسد، چرا که فاصله بین انکار و اثبات در نظر ایشان در کتاب، گاهی چند صفحه بیشتر نیست و بعید به‌نظر می‌رسد که کسی همچون صاحب مدارک، به تناقض گفتار خود در عرض چند صفحه ملتفت نباشد. عوض شدن مبنای اصولی نیز منتفی است، چرا که اگر مبنای ایشان تغییر می‌کرد، باید تا یک بخش از کتاب بر

اساس یک مبنا و سپس بر اساس مبنای جدید نوشته می‌شود، در حالی که نفی و اثبات ایشان به صورت پراکنده در کتاب آمده است؛ ضمناً ایشان هیچ اشاره‌ای به این مطلب نداشته است که بعید بودن آن را تقویت می‌کند.

لذا فرضیه دوم تقویت می‌شود، یعنی اینکه کلام ایشان را باید به نحوی توجیه کنیم. در توجیه هم گفتیم که ایشان با استصحاب به عنوان یک اصل عملی متخذ از روایات مشکلی ندارد و اصولاً این مبنا را می‌پذیرند که با شک لاحق نمی‌توان از یقین سابق رفع ید کرد. مخالفت ایشان با آن است که استصحاب به عنوان یک دلیل ظنی معتبر در عرض سایر دلایل مطرح شود و البته این ایراد مورد قبول متأخران نیز واقع شده است. در نهایت نیز اثبات کردیم که نظر ایشان در این باب، دقیقاً مطابق نظر محقق حلی در معارج و شیخ انصاری در رسایل است که استصحاب را در فرض شک در مقتضی انکار کرده‌اند، اما در شک در رافع می‌پذیرند.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ ق). *کفایه الأصول*، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۲. آشتیانی، محمد حسن بن جعفر (۱۳۸۸). *بحر الفوائد فی شرح الفرائد*، جلد ۴، قم: ذوی القربی.
۳. ابن شهید الثانی، حسن بن زین‌الدین (بی‌تا). *معالم‌الدین و ملاذ المجتهدین*، چ نهم، قم: انتشارات اسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). *لسان‌العرب*، جلد ۱۱، چ سوم، بیروت: دارالفکر.
۵. انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد (۱۴۲۲ ق). *فرائد الاصول*، جلد ۳، چ نهم، قم: مجمع‌الفکر الاسلامی.
۶. _____ (۱۳۸۳). *مطرح‌الانظار*، جلد ۴، چ دوم، قم: مجمع‌الفکر الاسلامی.
۷. بهبهانی، محمد باقر بن محمد (۱۴۱۹ ق). *الحاشیه علی المدارک*، جلد ۱ و ۳، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۸. تبریزی، موسی بن جعفر (۱۳۶۹ ق). *أوثق الوسائل فی شرح الرسائل*، قم: انتشارات نجفی.
۹. تونی، عبدالله بن محمد (۱۴۱۵ ق). *الوافیه فی اصول الفقه*، چ دوم، قم: مجمع‌الفکر اسلامی.
۱۰. تنکابنی، محمد (۱۳۸۵ ق). *ایضاح الفرائد*، جلد ۲، تهران: مطبعه الاسلامیه.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن (بی‌تا). *امل‌الامل*، جلد ۱، بی‌جا.
۱۲. حسینی شیرازی، محمد (۱۴۲۱ ق). *الوصلات الی الرسائل*، جلد ۱۱، چ دوم، قم: مؤسسه عاشورا.
۱۳. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۱). *الاستصحاب*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ ق). *العهده فی اصول الفقه*، جلد ۲، قم: انتشارات علاقبندیان.
۱۵. طهرانی نجفی، هادی بن محمد (۱۳۲۰). *محججه العلماء*، جلد ۲، بی‌جا.
۱۶. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۲۰ ق). *مقالات الاصول*، جلد ۲، قم: مجمع‌الفکر الاسلامی.
۱۷. علم‌الهدی (سید مرتضی)، علی بن حسین (۱۳۷۶). *الذریعه الی الاصول الشریعه*، جلد ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۸. فیومی، احمد بن محمد (بی تا). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، جلد ۲، قم: دار الرضی.
۱۹. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۲۳ ق). *معارج الاصول*، لندن: مؤسسه امام علی (ع).
۲۰. مروجی، علی (۱۴۱۰ ق). *تمهید الوسائل فی شرح الرسائل*، جلد ۵، قم: مکتب النشر الاسلامیه.
۲۱. مظفر، محمد رضا (۱۴۳۰ ق). *اصول الفقه*، جلد ۴، چ پنجم، قم، انتشارات اسلامی.
۲۲. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق). *مختصر التذکره بأصول الفقه*، قم: کنگره شیخ مفید.
۲۳. موسوی عاملی (صاحب مدارك)، محمد بن علی (۱۴۱۱ ق). *مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت: مؤسسه آل البيت (ع).